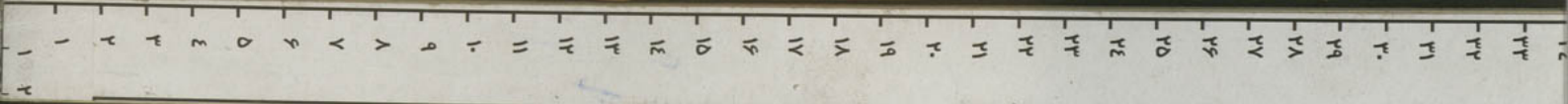
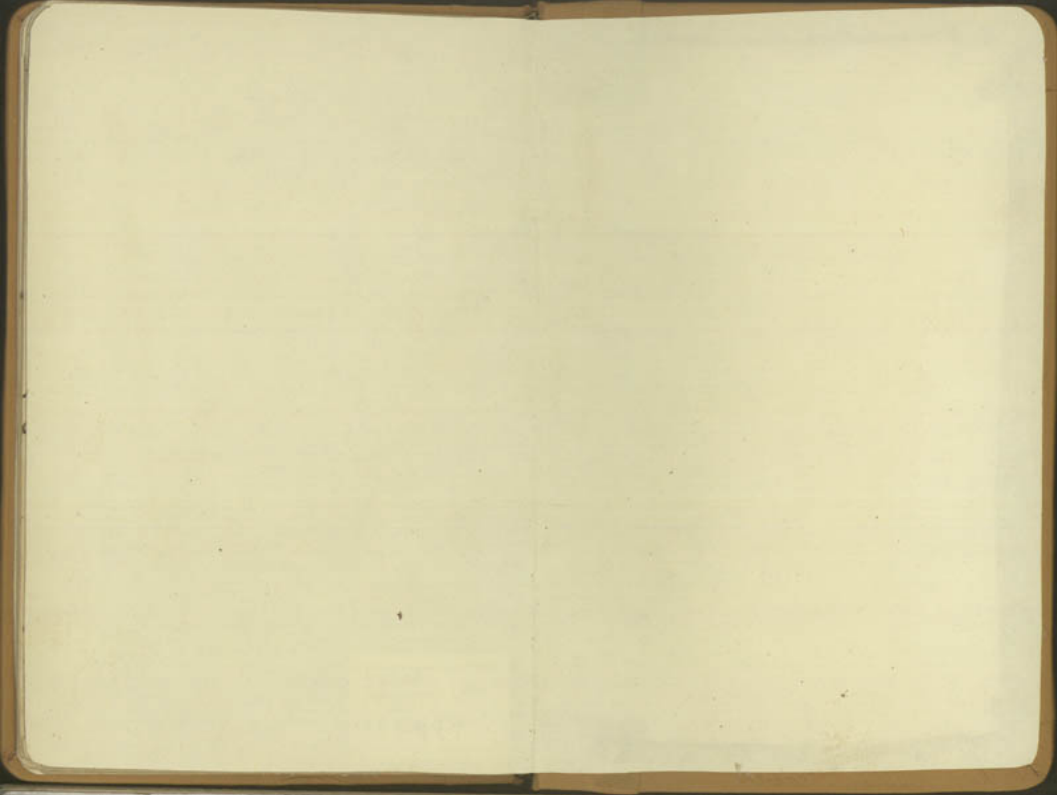


کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی
۱۶۹۹۳	



کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
خطی  
۱۶۹۹۳

۱۳۸۳  
۲۰۰۵



کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
کتاب: خلاص صریحات ائمه اربعین  
مؤلف: \_\_\_\_\_  
مترجم: \_\_\_\_\_  
شماره ثبت: ۱۳۸۹۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
شماره ثبت: ۸۸۱۵۸

بسم الله الرحمن الرحيم  
صف عقیب چنین گویند که همه مریغان رعیت اند و عقیب مادره خاصه  
سزایان دوانت عقیب با دهن ترغانت در طبع او نشایست خانه آنست  
که در هر بقرب جهل منزل راه به بیند و در حی صفت ماده سزا نزدیک خود  
نمذارد بنا بر این زهر و سنگسار میاورد و بر سال استه عمر مدهی چون ماده او را  
به بیند تن بقتل خود در مد و حفت کرد و در اجزای موطه خوانند هر که او را  
به بیند و در زگرین با خود را اندر چشم حوائق محبوب مانند و او را در امانت  
عقیب طلب باید کرد که البته باشد و در تک عقیب سنگسار است بر مثال چشم  
کاو نیاه و فیه هر که او را با خود دارد و در تن میفراید گویند که عقیب  
از بوی بگریزد اگر مفر او را بگویند در میان آن استخوانی بیاید  
که چک هر که او را با خود دارد بر همه کس فرزند او که خفقال او را با  
سبب میاویزند تک برود و الله علم صفت باز چنین گویند باز در  
میان مریغان چنان بود که اگر در میان همایم و چون بسیار شود که  
خورد به خود در امانت او البته گمان باشد در روی حاکمهاست

اگر گوشت باز در روغن سوسن به پزند آن روغن را در چشم طایفه کنند  
بافتن از چشم باز دارد اگر خون او را بنزد کسی دهند و سوز خود  
نمود اگر استخوان پای او را بسوزانند و بر جانی که کوه خسته باشد بیاشنند که  
او سوز دارد اما سوز سوزند دل گوید برود و مده را او سوزد اندر درود  
مده را دفع کنند اگر خفقال او را بر درخت بیاید نیزند مریغان به آن  
درخت خزانند اگر چشم او را به آب سرد بپاشند و در چشم کنند  
شب گوری به کرد اگر سر گنبد او را با اعلی بیامیزند و بر درخت نهند  
خوب کرد اگر بر چشم طایفه کنند چشم را روشن کند و الله علم صفت کس  
چنین گویند کس می باشد با صفت باز در مویسه طلب بر دار کنند  
صدی کم کنند سنگ فیه که چک در امانت او بیاید اگر در میان  
گیرند و با هم که سخن گویند مطمع او کرد و در ارض صفت اگر گوشت  
از آب پزند و با نمک و زیره گریه نماید و انگبین در هم کنند بعد از بالا  
خوردند مار گزیده دهند که در او را اگر زهره در با اعلی بیامیزند

و با میل در چشم کشند و روشنائی میفرزاید اگر مغز او را با قطران مخم  
و روغن زیت که کشند باند بسیار نزد در بینی کل از نزد سوزی که  
برود اگر استخوان نرسد سوزی که در باطن کمر است و خداوند است  
بر این فرود بندد نفع بنید اگر استخوان ساق کمر کسی در پائین فقر  
بندند است بر است حب بر حب بود کشند اگر کوفت در این  
کمر کسی و بجهت بر کوشی بدان کردن بود اف کشند هر کس فراموش نماید  
والله علم حقه کلند چنین کشند که کلفت مرغی بنایت کاروان باشد  
باند با فوس کشند اگر با قلابا گوگرد به نیز نزد در جانی بر نزد که کلند خود  
خاک سفید و در وی خاصیت است اگر خایه کلند چند روز در کمر کسی  
کند از پس بیرون آید و در کمر کفید مانند کلاه بود اگر کوفت  
او را در کمر که به نیز نزد بخورد بجا صفت قوت دهد زیاده کشند اگر  
پیه او را به نیز نزد در بینی خداوند تقوه چکانند به کور اسما له او  
متعاقب یکدیگر چنین کشند اگر در این که روز در چشم روز

بهر تاند و در چشم او است او را بچون نزد در چشم کشند و آب آن نژده  
والله علم حقه بوم چنین کشند که بوم هر غصبت که در شب قوت تمام  
دارد و بخلاف او را با کلان دشمن عظیم دارد یاد فراموش ما کوه مھا  
سازد و در وی خاصیت است اگر کمر کسی او را با فربل با سفید در جانی  
مانند که مگر کشند با کشند و دیگر نزد اگر خایه او را در میان کشند  
بر روی برق نمند در ۱۹ اند خایه بر لاس نهند اگر مغز او را بنفشه  
بیا نیز نزد در نیز کمر در دقیقه بجهت آفتند نه دارد اگر مغز او را با کس بود  
کس دهند اگر با نام هر که داده باشد دشمن زهد است پیدایند اگر استخوان  
بای او را در میان تراب جواران بر آتش نهند عود خیزد اگر حقال او را  
در خانه کمد کند گمان از آن موضع بگریزد اگر خون او را با روغن زیت  
بیا نیز نزد و بر سر اندر کشد و کمر را پاک کند اگر دل او را ببردن آرد و بر سینه  
زن نهند هر چه در کمر کرده باشد بگوید والله اعلم صفت نافع  
چنین کشند زعفران غصبت چون عقاب یکدیگر موش را بد مغز او را است  
دارد از کورن برسد اگر کوی کورن بنویسد بیا کورن اگر پوست او را بر چشم

رندند نه بیهوش اگر زهره او را بخورد زنی صدمه دهند کردک از وجد  
نه اگر بسیار خرد و لیرانه گردد و العالم صفت کلاغ سیاه  
اگر او را بکشند و بوزانند و بر غیر زیت برینند هر چه که باشد مگر بزرگ  
اگر کشند که از زهره مستحق نه انگاه خشک کنند و بسایند و بس موی  
مانند که خسته شده باشد سیاه نه اگر کسی را اطفال باشد کلاغ  
در انجیر بچو ششایند بخورند به شود از زهره کلاغ با نوره کرم  
سیاه به با نوره و بر موی مانند نازند باشد هرگز نشیند از زهره  
کلاغ با نوره یا نیک رقصت مانند با هر زمان مجامعت کند و دست  
بغض آید از زهره کلاغ را بر باره کراس بسته به ان خود بندند  
خند که خواهند جماع تو آند کرد از زهره کلاغ اول روز در زیر  
سنگین است که آگه نه انگاه بیرون آورد به موی مانند سیاه  
نه و در نه به ان حال باشد اگر کرم او را بخورند با نوره کلاغ  
و بر موی کار کنند اگر خون او را در سایه خشک کنند و  
بایند و کشند و با اطفال خشک بخورند سرفه که نه استوی  
و همد اگر مغز او را در پوست جو کنند و در شراب بخورند  
کسی دهد و یک او را حیوانت نماید اگر مغز او را کداخته  
با نوره و غیره خنوق به جان کرم با نوره باشد مانند سود

اگر مغز استخوان او را خشک کنند و در زهره با عمو و خام  
و در کنگ جان و و سحر باطل و بر او کاه نکند اگر دل او  
با شراب بچو کند که در ضد می او شود و زهره ان او هم  
همین خاصیت دارد و الله اعلم صفت کلاغ سیاه  
اگر خون او را بخورند که در ضد با نوره است بر ابرو اگر  
بیه او را با نوره بکنند و به پیشانی مانند در چشم خلق  
عینه و محرم باشد و بیه کلاغ سیاه همین خاصیت دارد  
اگر خایه او را در نوره افکند از سحر و جادو ایمنی باشد  
اگر سرکین او را به تب در ابرو بزند سود دارد اگر  
زهره او را بر موی مانند بخالت سیاه شود و الله اعلم  
صفت حفق چنین گویند که اگر در خانه او بگردند  
انگتر زینت یابند اگر استخوان او را با غالیه بیامیزند  
هر که بوی او بشنود محب دارند شود اگر مغز او را چانه  
در سگان تری او ماند باشد به بند بیرون آید اگر  
مغز او را با نوره غنی کل بکنند به نوره که با نوره باشد

مالند و در حال به شون اکثر که شکو باشد از این روغن و روغن  
گشده و بهاله به شون اکثر که گشت او را بخورد زردی و حافظ  
شما که زهره او را بخورد که دهند البته تنه و اللعالم  
صفت هدهد اگر که خانه او را در حال کرد در وقت  
که بچه کرده باشد و چیزی پاک در زیر آن درخت بکنند  
چون هدهد بیاید بخانه نتواند رفت برود سنگی بیاید  
با باره بکل بر حال زند فی المال فعال بصد هر که آن سنگ بیاید  
بهری و بسته نزد بامر خدای تعالی گشاده شود اگر هدهد  
سایر روغن یا سمن بخورند و در گوشت چکانند کرمی برین  
اگر هدهد را بکشند بنام خدای تعالی هر دو حتم او را  
بکنند و در چیزی پاک بسته بر باز و بندند نزد هر که غم  
باشد اما در وقت گشتن پاکه سخن نکوید اگر حتم او را در کباب  
بندند و بر تخت بکنند نزد موی که در آن تخت بخواب نرود  
اگر تاج او را بخورد درید مقض الحاجات باشند اگر زبان  
و حتم او را بخورد کورک بندند نیز فرم شود اگر زبان او را  
باشند بخورد نیز فرم شوند و حفص زیاد شود اگر سیر او را  
در خانه در وقت هر سه در آن خانه کرده باشند باطل شده

اگر بالی راست او را باخورد و از بند نزد هر کس حاجت بر او  
باشند و بر شمش ظفر بیاند اگر هدهد او را استخوان  
مرد و صوفی و موی خوک و برگ زردی و کفنی فرود بندند  
و در بالی که بنند صرجه با او کنند بیدار شود اگر او را  
و اگر با بر بندند و تب برنج او را بخورد آشته باشد فقع بپزند  
اگر در خانه و در سکنه مار که دم بگذرند اگر بالی او را بخورد  
بپزند و بخورد و روانه دهند سو کند اگر دل او را خشک کند  
و با شراب بخورد مرد و هدهد زین قاهره باشد قان رشون اگر دل او  
زبان او را با زبان خفیه و زرق در پوست بندند و کس باخورد از  
مخایب بپزند اگر دل او را خشک کنند و خوب بیایند و همیشه  
کند در برابر هر که یک مثقال بر حتم کنند و حتم بر وی باز کنند آنکس  
عاشق و اله او شود اگر دل او را بر سر دل خفته بندند مرجه کرده  
باشند به گوید انده خبر آشته باشد اگر دل او را بخورد کس و مند  
فر زبان شود اگر حتم او را حل کند و در حتم کنند که صد باشد بود  
بپند اگر مغز او را با خالیه یا مزیند بنام کس و در حتم کنند آنکس حجت  
او شود اگر زهره او را خشک کند و خوب بیایند و بار روغن  
کنند بخورد کس که حایضه باشد دهند حفص او قطع شود اگر  
پوست او را در سر بندند و در میان شون اگر چنگال او را

خاک کنند بر کسی مانند مطلع او شود اگر که آب یا زعفران نهد بر کلف  
مانند پاک شود اگر خون دور آن روز هر روز در قطره چشم چکانند سفید  
چشم به بر اگر خون آنرا خشک کنند با کبر سفید بخورد کسی دهنده مطلع شود  
اگر لحیمه زیر زبان دبال در از تر د کسه از آدم نهند در وقت جمع بر آن  
چوب بنهند چند آنکه خواهند جماع دانند کرد اگر همه در آب کار و فراد  
بکشند استخوان او را در یک نهند به نیز نه چنانکه حل شود پس بردارد  
و باره باره در آب افکند و هر باره که در سر آب ایستد نگاه دارند در میان  
خلق مجرب باشد اگر استخوان او بکشد پای او را بسوزانند و خاک  
کسری را در طعام بخورد کردک دهنده حافظ شود اگر استخوان او را  
بکنند بخورند و آن کفتم را چند روز در سر که افکند پس در کلف  
مانند سفید پاک شود اگر استخوان او را نامک بسند و با خوردند مردم  
محب او گویند اگر تمقار او را بر دندان مرده در باره کفن بنهند در زیر  
بالین که نهند مرده با او کنند پیدا شود اگر سر او را با خود در آن جهت  
دارد بنامد و گویند هر جا هست که رود کسی او را بنهند و اگر

نند ناید به انگار اگر سر او را با خود در آن جهت نهند اگر مای چوب  
او را در زیر کسیند و بر بازو بنهند زور او قویتر کرد که او را نتوانند سخت  
اگر گوشت او را که بخورد کسین نشود اگر گوشت او را با برک خورد  
ببند وزن بار و غن بیان بخورد برادر در جهل لذت بسیار بنهند کسین  
او را با غایبه بیامیزند هر که بوی او شنود محبت دارند او را کسین زهره او را با جگر  
ببوزانند و با بول کردک در چشم کنند سفید به بر اگر آن را است او را  
در برج کبوتر کسین خوردن سحر نند و خشک کنند پس بار و غن کسین بردارد  
و نخل طلا به کنند بر او در د الله اعلم صف کبوتر کسینند که ما از کبوتر  
نکسند اما از هدی او را زو که در جانی که تخم نهاده باشد در هدی زرد  
ببند او تپاه کرد و آواز او مفر سر او را در او کسین خواهند که آنکس کسینند  
با کسیند خاضع یا قوت و زهر او را در کله کبوتر کسین نهند در حال او را بکشند  
و سر او را در نفعایت خوب باشد باید که الحال آب سرد بنهند و اگر کسینند  
تیره کرد و در وی خاصیتهاست بقوات حکیم گویند که هر که کبوتر کسیند و



شکمش را در زمر زنگوش کند و بر آن ساجده بخورد و اندک مدتی فریب نبرد  
 و قوت تمام گیرد اگر خون کبود بر روی رانم بگیرند در چشم چکانند و در  
 به شود اگر خون کبود بر روی ران آمد جو و قطران بهم میانند و بر بینی  
 بهن مالند به شود اگر خون کبود بر روی رانم کوبیده با جاشی آتش نهند آنجا جنب  
 و فتنه بهم رود اگر خون او در آن نه خشک کنند و بسیند و در چشم کشند  
 کجاست و با سحر بخورند معده قوی کند اگر خون او در ران نه خشک کنند  
 و بسیند و در چشم کشند کوری به بر روی رانم کشند و در آن کشند اگر  
 خون او در بینی چکانند خون از بینی باز دارد اگر بر چشم طلایه  
 کشند در او بنفشند اگر سر کین کبود همه رنگها از جامه ببرد اگر سر کین  
 در او با قوتن سماوی بگرد و به نیز نذاعل معجون کشند و هم از یکد  
 در آن خورد سرد از آن به بر روی عروق است و سرد و قشقرق است بول را رود  
 دارد اگر سر کین او را با چغندر بر کشند و بر روی کوزه بندند از زرد اگر  
 در او با قوتن سماوی بخورد کبود بر روی رانم کشند و در آن کشند اگر  
 بخورد کرفس بول در یک نماند را بود در او اگر کورت کبود بر روی

را بخورد باد را کرم را در فن کند و آب است سینه را کرم را کرم را کرم را کرم را  
 در آن نه خشک کنند و بنفشند و با سحر بخورند معده قوی کند اگر خون او در ران نه  
 مای او را با با قوتن سماوی بخورد کبود بر روی رانم کشند و در آن کشند اگر  
 و خاکسترش را با آب پیاز بر کلف مالند بر دو اگر استخوان او را در او فرود کشند و بر جگر  
 پاشند به شود اگر مضمه در آن یک هفته در زیر سر کین کشند و بسیند و به او بر روی  
 در نزد نگاه دارند تا موی در او چون بخورد و هم در مضمه شود اگر هم او را  
 بخورد کورت کرم را در الله اعلم صف کبک اگر خونی او را باشد بخورد  
 مخلوط کرده به بیق که نمالند به شود اگر خونی او را کس و خند  
 اینها غیب اگر گوشت او را بخورد با دانی که هر ماه ایشان را  
 است کبک را در آن زن مالند و با قوتن سماوی دارد و میانه ایشان  
 دو هفته غنیمت است او را کزهره او را در چشم کشند بشکوه  
 به بر اگر بیه او را بگردن مالند به شود اگر کس و خند او را بکشد و به  
 سر طرا کتبی مالند نافع باشد و الله اعلم صف قشقرق  
 گوشت او را هر کس بخورد با دانی سر را به بول و جگر بسیار کند  
 اگر زهره او را در چشم کشند بشکوه را به بر و پید او را در چشم کشند و بسیار  
 صف قشقرق در زهره خانه که باشد در آن و سحر و امثال اینها و بسیار

صفت خروس اگر مقعد خروس را بر روغن حرم کنند با این  
نقود کرد اگر حیقال او را بزهره کاو یا لالند با نیک بسیار کند  
اگر ایسه مانده باشد خروس را بکشند و بگویند بکنند در روغن  
آب بزنند نیکو شود اگر خروس را بوزن آوند و خاکسترش را بخورد  
کودک در عهد در حمامه خواب نشاند اگر مغز خروس خردند  
ساقش را در راه خشک کنند و بیابند و در چشم کشند هر که او را بیند  
محل او شود خاصه زبان اگر مغز او را با مارا گزیده که در دم گزیده  
نشد سود کند اگر مغز او را بر روغن یا سنن بر قضیه اند با قوت  
مردی چون کجاست کند و دست افزاید اگر خون او را با  
یا سب اند از زرد هر که بوی کند بجا شود اگر خون او را خشک  
کند در طعام بخورد کسی که بدهد که بسیار گوشت که در فستق  
و زراعتش بسته شد اگر ناخن پای خروس را خوب در آید با هر که  
بجان که کند بوی نظیر آید اگر خا بر پای خروس آید آن کند  
و با نمک سندی بر جان که آرزو باشد یا کند سود آن اگر زنده  
خروس را با روغن زنبق و آب گندم بخورد دل کو به راه بر آید  
زهره خروس را خشک کند بر چشم کشند آساید در آید اگر خروس  
کوچک را بگویند که نابالغ دهند تا بگویند نی زهره او را بسازند  
با روغن زان بر قضیه مانند پس زان را بخورایند چنانکه سرد

بیزن آستانه باشد و تن او درون خانه با وی بجامعت کند  
در حال آبستن شود و العالم صفت مالکان  
اگر مالکان سیاه که هیچ غدی در رو نباشد بکشند و هر چه در شش  
باشد بوزن آوند و قهر بشک او سوخته فلفل غیب در آید کند  
و به بزند و سه روز بخورد قولنج را سوخته در آب اگر پیه او را بگذارد  
بآب پیاز بزند کند سرد شود و در گوش چکانند و در راه بسوزند  
اگر پیه یا کین سرخ یا سبزه که در روی رانک دیگر نباشد بر قضیه مالکان  
با هر که جماع کند جز او کسی را نخواهد اگر بیضه او را بر سر کشند  
تا نرم شود آنگاه در آب گرم بند بگذارد تا سرد شود سخت گردد  
اگر بیضه مالکان که در کف و بیاض آمدن در رو بگذارد و شش و بیضه آید  
اگر استخوان او بوزن آوند و بر سوخته که بزنند در جراحی باشد  
به شود اگر زهره او را با مرده آرنج بیامیزند و در وقت بجامعت  
بر قضیه مالکان دوستی غظیم پدید آید اگر زهره مرغ سیاه را  
با زبانه او سه روز نشاند با روغن کچال بخورد هر که هوای او  
سفید شود و العالم صفت فاخته اگر یکدم خون  
او را با یکدم روغن جوز بر کله پیه مالند نفع یابند اگر خشک کنند  
و بیابند و بخورد کوی که دهند در حمامه خواب نشاند

اگر گوشت او را با روغن جویباران کند با روغن زیتون  
بخورند و در دهان او ببرد و شصت انگیز و چهارم اوقات در صبح  
و الله اعلم صفت بط - اگر بط سیاه را بکشند و بویست او را  
با پاره پوست گاو بر باند و بندند هر جا که روید که او را نه بنید اگر کسی  
چشم او را با روغن زیتون و بر شکر خم کنند هر چه او برسد و در خواب  
جواب گوید اگر کسی سر کین او را با روغن زیتون و سیانید و بر سر که  
کلف اند بر او بکشد او را با روغن زیتون یا سمنی بکشد و نه قطره

در گوشت چکانند کرم را ببرد و الله اعلم صفت مویز - اگر گوشت او را بخورند با روغن زیتون و روغن جویباران  
کند و با روغن زیتون در دهان او ببرد او را با روغن زیتون  
گل کوبه بنامیند و روغن زیتون چکانند ما لند خشک ببرد و مغز پاک کند  
و الله اعلم صفت قند ساق - گوشت که تیز در او بران کنند و آن بر  
و مانند بخورند هر از یاد کند و روی سرخ کند گوشت وی بهترین گوشت است  
اگر سینه او را بگذارد و در گوشت چکانند در درونش کند اگر سینه او را برانند  
و خاکستر در او بر طلب بر کنند بر تریقه نهند در درونش کند و الله اعلم صفت مویز  
مگویند که با نه همچون بازه کند در روز روشن در آینه خرد و در روی خفته

اگر زهره او را با روغن زیتون در دهان او ببرد و روغن زیتون  
بکشد در دهان او ببرد و روغن زیتون در دهان او ببرد  
که مغز باشته را با زرده تخم مرغ بنامیند بخورند جماعت گوشت دهد اگر  
استخوان او را بوزانند و خاکسترش بر جودخت باشند به شود اگر گوشت  
او را با روغن زیتون بخورند بازیره بخورند زن دهنند در حوض پاک شود  
اگر خستگال او را بکودک جمایل بندند در شب نترسد اگر سر او را در زیر بر  
خراب فرغی در و الله اعلم صفت کبود - گوشت کبود در نام دارد یکی کبود و  
یکی مرغ مملوک و بباری او را سوط گویند چون باند کند که نداند که  
از کدام درخت است این نه او بر درخت باشد در آینه خند بر درخت بیاید  
و آینه در میان آن آینه کند و لیکن در کوه باشد اگر آن درخت که رو  
می نشیند در سرگزید هر حاجتی که از خدا تعالی خواهد کرد و در روی  
خاصیه است اگر استخوان او را در روغن زیتون بپزند و بر روغن زیتون  
خوردند هر چه باشد اگر گوشت او را خنک کرده بخورد که دهنند مطیع وی شود اگر خون  
او را با روغن زیتون با خصل خوردند دست وی شود اگر خون او را با روغن زیتون

در دجور خوردن بول بسته یک پد اگر مغز در امانا غایب است منزند هر که بوی  
شود مطیع وی شود اگر مغز او را بگذرانند بخت و دروغی که بر روی ما  
هر کس روی او بسند تحت مطیع شود اگر زهره او را در چشم کشند نصیدی بیرون  
اگر چشم راست او را دروغی کشند چو نوز در جانی صدف کشند چون چشم  
روشن شود با مراد الله تعالی صدف غرقش گویند که خواص مرغیست که گردن منقار  
در از او در آماه کز گویند عید او بچسباید چون هر دو گیرد خود را در  
زند ما هر دو بر باید در وی خاصیتهاست اگر خون او را حنک با لیر خورد  
کے دهند تحت دو گوشت استخوان او را بنام کے بسو بند مطیع کرد اگر گوشت او را  
بخورد ما در زنت را دفع کند اگر مغز او را باغایه بمشام کے رسانند که چشم  
که تحت او شود اگر جنکال او را بسوزانند و هر جوی گوشت ما کنند نفع کند اگر  
سرکین او را با کرب بند و بگردک دهند تا بخورد شفا یابد عواص چون منافع  
باشد والله اعلم **کفایت** گویند که اگر مرغیست که در آماه زهره زرد گویند او را  
در جنس باشد حنق نوز و جنس سیاه در بیمار خزان بسیار باشد و صدای  
کشند و در وی خاصیتهاست اگر گوشت او را بخورد با دوی بد دفع کند

اگر خون در طعام کرد و خوردگی دهند آنکس براند نشسته و سید دل برود والله اعلم  
صفحه **حط** گویند که حطاف را با دمی موانع تمام باشد اگر هفت حطاف را  
بریان کشند هر روز یک بخورد و درک دهند که در جامه خواب بستند نفع دهم  
در یک سمانه پاک کشند و با بستار کرم لیر رود و در جنس ما کنند و در وی  
خاصیتهاست اگر آنرا از درخت سیا و نیزند که در آن حوت خراب نرود اگر  
خون بچه او را پیش از آنکه چشم باز کشند بخورد که دهند تحت وی شود اگر استخوان  
او را در زیر بالین کے نهند به خواب نرود اگر الحی استخوان او را سخن بسیار نهند  
و با سرکین موش در خانه دفن کشند نرود وی خراب شود اگر نرود او را بروغنی  
بنفشه کشند وزن حامله برادر او در دیش ان کرد اگر گوشت او را بخورد از  
حیض پاک شود اگر کل خانه او را با لیر کاو بخورد بول بسته را یک پد اگر شکسته  
او را بخورد لک نیرده دهند بر دما او را زهره او را در بینی چکانند موی  
سیاه کشند باید که در آنرا هر از لیر تازه کشند و اگر نه دندان او سیاه شود اگر  
چشم او را با بند در شراب بخورد که دهند او را خواب نماید و در ایم سید  
باشد والله اعلم **صفه** همای گویند همای مرغی مبارک باشد

و اما در خنجره دارم که در آن ...  
و چون آن را در آن ...  
اگر آنجا آن بای او را بر خداوند ...  
و در هر ...  
کنند و ما را نظر ...  
باید و نیز در ...  
کما در آن ...  
و این ...  
از آن ...  
بیم ...  
برای آن ...  
او ...  
بر ...  
اگر ...  
بر ...

صورتی که حاوی ...  
و چون آن را در آن ...  
اگر آنجا آن بای او را بر خداوند ...  
و در هر ...  
کنند و ما را نظر ...  
باید و نیز در ...  
کما در آن ...  
و این ...  
از آن ...  
بیم ...  
برای آن ...  
او ...  
بر ...  
اگر ...  
بر ...

اگر خشک کند و در ایند و آنچه در بیجه دهند که شکسته سخن کوی  
زبانش در دست نشد آنگاه او را با نژاد با سر مالک موی با سیاه کند  
و السالم صفت طوطی گویند که طوطی مرغی باشد که در هند و عمان  
سیار باشد و در تعلیم گویانی او جمله است و چنان است که چیزی صلف  
و روشن بگوید مانند اینند در پیش روی او بدارند از پس او با او سخن  
گویند و او در این نگاه کند صورت خود را بیند پس او که طوطی است که  
سخن میگوید و او نیز سخن طوطی در آید و هر چه گویند باز گوید و در وی  
خاصیت است اگر بر او در برج کبروتران افکنند کبروتران از این برودند  
اگر سر آیین او را بر جرات نهند به کرد و الله اعلم صفت کوه حق گویند  
که او را خضوف سرگی گویند و این نه خرد افراخ کند و در دکان و گمانه نشد  
کند و اگر در اینانه او بچویند چیزی بیاید و اگر در این حال تو بیاید در چشم  
کند صیدی به برود بسیار نافع باشد اگر استخوان بای او را با خود دارند  
محبوب القلوب همه کس باشد و مردم در او باغایت دوست دارند و الله اعلم  
کشف تمام گویند که در ما صفت بسیار است و حکیمان در خوردن  
سعی تمام نمایند اگر بر ما یک زندگست

نور و چنانکه صفت نه جنبه اگر در وقت زانند و راست شود در وی  
خاصیت است اگر در دوام ما را چهار انگشت بزیند و گوشت او را به نهند و  
بجز نندار همه عسلها پاک شود و قوت زیاد کند اگر دندان در او خردند  
تیب ربع با خود در ارتفاع باید اگر نیش را فرار با خود دارد که در دندان  
در آنکه باشد به خورد اگر زهره مار که داند که زهر ندارد در او را با تبار موی حکم  
به بندند و بد آن اندازند و فرودند چنانکه آن موی پاره شود اگر  
سه و پنج بند و دندان نمیدانند اگر استخوان بز که موی او را کف کفک بود  
و در خانه و در کف مارید و خانه نباید اگر باشد بکشد اگر گوشت  
ما را بسوزاند و خاکسترش با روغن زیت یکقطره در گوش بکشد در  
گوش بیند اگر پوست او را با سکه در آن نیند در بیند اگر پوست او را  
بسوزاند و خاکسترش با روغن اصغانه و هر چه جا که مالند موی ببارد  
خاصه موی شوره و ابرو اگر پوست او موی خرفس گوگرد بایند و  
حشم کفک کشند سخن آید که سرفس در گردن طیش در آید  
بیاورند سرفس شود و السالم صفت صامی مایه که در آب نوز باشد  
زبان و مغز ندارد و در وی خاصیت است اگر مایه را با روغن کافور تازه  
بریان کنند و بخورند از آب است بیفزاید و کهرت را زیاد کند

اگر سینه او را در چشم کشند چشم را روشن کند اگر بجز بلی رو چینی نویسد  
در شب آن خوانند و بر روز نتوان خوانند اگر سر سیم ماهی را بگذرانند  
و بر رو خنق مالند سرد کند اگر ماهی قبا به بپزند و بخورند سوزنا که با طعم  
خورده باشد بیرون آید و بوی در آن خوش کند و اگر بر زخم قلب مالند  
که در کدو آب مایه کور که در خاک اغشته باشد نیز چنین است و الله اعلم  
صفت کشند گویند که نمک از کوسه است که سینه که چون کوسه را که  
مرد نمک شود و در رو دینیل بسیار است و جاش دیگر باشد اگر بعضی  
در آن بر خداوند بت گردانند منفعت باشد و الله اعلم صفت سفوف  
چنین گویند که سفوف مایه باشد که در خنکان بود اگر از در رنگ بر روز  
خورند مجامعت را رود اگر یک هفته گوشت در او با عمل بخورند فربه  
شوند اگر بولت را در خداوند بت ربع نامور رود کند گویند  
و کرده او شایق بزرگت مار گزیده با بسیار بودن ارب و الله اعلم  
صفت خرچنگ که خرچنگ ادرق باشد خشک کند و بگوید

در باره روغن در ما تابه بچوبانند بر آن روغن را صاف کنند و آن  
کدام قله بسازند و در جراحی روغن کند هر که در آن خانه نشسته باشد  
خسان نماید که مقصود مکین است که با مار گزیده باشد خرچنگ مالند بگویند  
و در نمکند و گویا که مریز خرد سوزانند اگر بپوشند او را بت ابرها را  
نند تا نفع بیند اگر چشم او را فلفل مفرش در پوست کوزن کند و بر آن  
کسی بنند انرا خراب نماید اگر گوشت او را آن بخورد حیض  
نیاید اگر کسی با او بیاید باید خرچنگ صفت کشند  
اگر خون او را بر بینی مالند سینه بر آن کرد سایه خشک کند و آب  
بیاض را کف مالند سودا را آن که خون کشند تمام است و در  
سایه خشک کند و نمه او را در آن کند و بیک طلا که پس  
بر روغن بنفشه بیا میزند و آن روغن به هر مرغ به خصی که با قح  
داشته باشد تا اندک قدرت خدا می تواند به شوی آن نمه او را بخورد  
پدیانه می دهند بخورد نفع کند اگر خایه او را با نمک بخورد سرفه گویند  
به بری آن گوشت کشند با به بپزند و بخورند بر ضد شراب خوردن است  
فشوی آن نمه او را خشک کند مقدار آن و در آن زمان  
با شراب بخورند سرفه گویند با سیر و الله اعلم صفت عوی  
چنین گویند اگر عوی او را پاره کنند و نیمه در آفتاب و نیمه در سایه

خشک کند و آن نم که در پایه خشک کرده باشند باز هم بر آید  
 چنانکه اگر او را بدست گیرند و دست را آتش بند نسوزانند اگر خشک  
 بود و خاکستر در آنست و بخورد نفع دهنده هر چه کرده شد هر چه  
 گوید اگر شوک بنزد آنکسند خشک کرده با خطی به پزند و به هر که مانند بر کند  
 موانع آن موضع نرود اما استخوان او را بر سر کند نهند از جوش باز آید  
 اگر جوهر او را در دست آید و دست بر آن یک فرو برد که جوش دست نسوزد  
 اگر شوک بنزد آن فرقه هم نهند و در غن تریت خالص در وقت صبح کنند  
 و در آفتاب نهند تا حل شود پس بر جا که مانند موی بر آید اگر عرق  
 بوزانند و خاکستر به کل مانند موی بر آید اگر بیه او را بدست نهند  
 و دست را آتش کند یا آتش بدست گیرند دست نسوزد اگر بنان او را بر  
 ناف خفته نهند هر چه از او بر نهند جواب بگوید اگر خون او را در آب  
 بچرخانند و بر ماده که از آن گویا آمده باشد نهند به شون که به جرح است  
 نهند نفع کند و الله اعلم صفت سوسمار اگر خون او را بر غن  
 بلسان و کتبان در جراح نهند و پزند هر که در آن خد اش رنگ دیگر  
 نماند بقدرت خدای تعالی صفت خنما ارض یعنی باشد اگر دل او را  
 بر ماده وی آن آتش بندند که او را نغمه دست بماند و افعه نیاید  
 و الله اعلم صفت قطره اگر در غن گاو به پزند و در کتدم کنند  
 بمالند در او رادفع کند اگر دم او را بر زن حامل بپزند باز نتواند نهد  
 تا بار نماند و الله اعلم صفت کتدم اگر کتدم را در خانه

و در کتدم کرده گان از آنجا بگذرند اگر کتدم را که کرده باشد  
 به سر مالند به شون اگر خواهند که کتدم کسی را بکنند قدق بر اندام  
 مالند که معرفت نماند و این آیه در شسته است و شخص نام نماند  
 اگر کتدم را بگویند و بر کتدم که کتدم بپزند نفع کند اگر که نیتون  
 بآب این رنج نماند کتدم چکانند در حال بیدار و الله اعلم صفت عنکبوت  
 اگر در خانه مورد نرسد کتدم عنکبوت بکنند اگر عنکبوتی از دست در آید  
 نهند نفع کند اگر در دست را بکشد و بحد آید تب بپزد نهند بخورد  
 نفع کند اگر تا عنکبوت را بر جرح نهند به شون و الله اعلم صفت شتر  
 اگر شتر نهد در آن محل نهد تا بپزد و چون در سر که نهند نهد شون  
 اگر شتر سفید در خانه نهد یا بپزند هر چه بپزند یا بکینند اگر فیون با سر که بپزند  
 و به زخم او نهند سر کتدم و الله اعلم صفت مگس اگر مگس از نوق  
 بیاید در بدن در خانه مالند مگس از آنجا بگذرند اگر مگس از آب آفتاب  
 بپزد و چون تخم آن را نهند شون اگر مگس از پستان کند در با آب و پستان  
 معجون کند بر جا نهد بر آب اگر مگس با موی مردم بپزند و از آن بر نهد  
 خانه نهند که در آنجا چیزی خوردن حصر است چنگ کند و فقه آن خوب جرح  
 اگر مگس را در غن شربت در جا نهد و بکینند تا خشک شود پس بپزند  
 و در موی مالند موی میانه شود و الله اعلم صفت مورچه  
 اگر قطره آب بنوق با بار غن کتدم حل کنند و در موی مورچه چکانند



همه بپزند اگر مورچه یا بونانی و در میان مورچه چکان اندازند به بکشد اگر چه  
او را حلوا کند و بخورد کسی نپزند به شرافت اگر پوست تریب خورد به شود  
اگر مورچه را در غن نبات به بپزند آن را در غن ماه که درش حکایت است  
سکن شود اگر خایه مورچه را خشک کنند و بسایند بر جان مالند  
به بپزد اگر خایه مورچه و کف دریا و زعفران و مشک و طبریز و ساوی  
بگویند و در چشم کشند فیدی به بران و الله اعلم صفت  
چنین کارند اگر ورق مورچه با ورق کوسن در خانه که در کف کشند  
اگر چوبی در کف بپزند صفت آن است که شایع بود در نپدیدت  
شند زنده کسا و نایب و الله اعلم صفت کبک چنین گویند  
اگر بوق تحراب نظریه را آتش کند و سه مرتبه سوره انا انزلناه از آسمان  
لا اله الا انت و در آب فستق با این شند به یک سوخته که  
در آن خانه باشد هم خود را در آن کشند و الله اعلم صفت  
اگر بیک انار سرد تن خود را بشوید و دفع شود و الله اعلم  
صفت خنفسا گویند که اگر برک خنفسا دو کسند خنفسا بکشد  
اگر صفت خنفسا را یک بیک در آب آفتند پس آن طشت را بخورد  
بعد از هفت ساعت هر که جمل پوست بسته باشد از آن آب بخورد که ده  
شود و الله اعلم صفت همانا قیر گویند که اگر فرغش برادر کوشی بندند

و خداوند است سرور با صد خردت از آن دفع شود و الله اعلم صفت  
گویند که گرمی باشد سرخ که در زیر زمین باشد نمناک اگر آنرا خشک  
کنند و باروغن زنبق چند بار او را بر زکرم مالند بجاست قوی گردد  
و الله اعلم صفت دود القیه گویند که دود القیه گرمی باشد نیز که در  
میان پالیز باشد اگر آنرا با سرکه و عمل نمند و بهم بیامیزند پس  
در کف مالند کف را به سرد الله اعلم صفت باره گویند باره را در کف  
که آنرا در راه خشک کنند با کف دریا و سرکه بهم بیامیزند در چشم کشند  
نفسه را به سرد اگر از جای گرمی بر کشد و خون باره سرد مالند دیگر نیز نیاید  
و الله اعلم صفت علق گویند اگر علق را بسوزانند و خاک کسری موی که  
از چشم بر آید طلا کنند و بعد از آن موی دیگر نبرد و الله اعلم  
صفت خوک که حکایت او را بخورد صاف کند و در غن نبات  
کار مالند اگر با عمل به بپزند و آنرا در سحران بن کن بدل بسته شود اگر مالند  
خوبه ل در هر کجا باشد خد او بی صرع با خود اندازد منفعت بالک  
اگر به خوکا برده خانه که مالند و شمع در میان ایشان بیاید از آن

انچه خوب درستم و بس مالند کمزور و تپاه شده باش نیکو شود انچه  
دست یار و بار کنیده مالند خوشتر از انکه کس خوب در نه هر چه سخت یاف  
تلخ با الوجه تلخ و خاک کند که برشته و سخت رسیده است او شیرین  
شود انکه موی خوب بر روی از بندد و زیر بالین خفته نهند از فریب میدارد  
سرد انکه استخوان خوک بر او کوبند و در ان خردند برب ربع میا و بز و زرد  
دارد و میمان گویند که هم که سر خوک بر باس نهند و ان باس ز سر سر  
کس نهند و بس نیاید صفت خوک گویند که خوک چه نوزد سه گله است بود  
و در شب قوی تر بود چون بخت از می اید بیای ایستد مال آدم و سنگ  
بزرگ هر یک بمقدار ده مخ بر گیرد و بپزند از زود اموز بود در بهار  
بسیار فریه باله و در زمان بر او زود وقت او ایستد دست پای  
رو به از بهار و موسی عظیم تر کرد از ان سر بر سر زود چون بر اندام  
اندرک چراخت انکه چندان بجاد که بزرگ کرد و خرطه در اهلک  
کند در و خالصت است هم که به خوکس بخورد فریه بود و درت او خداوند  
نفرس و نامور دهند انکه نیش فرس بر جوی دندان کردک

مانند دندان می در داید صفت کفتار گویند کفتار جانوری که در  
انبار است تا بحدی که او را بسبب کرده اند و او را مورق گفته اند و دست  
دارد انکه کس در شب باس میا نوزد باخیزد مورق نهند بد ان کس کس  
و چون اتوان شود گوشت کفتار به شود خاصه ان او انست که انکس پاره  
گوشت او را بخورد در هر جا که سرود که امی و انش انکس که گوشت کفتار  
خواستارند فله ان او را بخورد دردی که نشاء انکس خداوند نامور به پوست  
کفتار نشاء مود دارد انکس نمون انکس نمون کفتار نند که بخورد نشاء مود  
سرود انکس انکس مالند تر و در به ابرد انکس کس کفتار در خانه کس تر نند  
گویند و ما نجا بسیار شود انکس کس کفتار با کس بیاید و نند که سر انکس و انکس  
باید انکس که انکس انکس خا کس انکس کس کس کس کس کس کس کس کس کس کس  
گویند انکس نیکو شود انکس است کفتار که نمون نند باس به نند باخورد انکس  
پیش به کس نند باس نند باس انکس حاجشان بر او اثر انکس خواهد که انکس نند  
میلود که نند باس و اول نند باس نند باس و نند باس که چه احان باوی کس نند  
موجب است انکس به کفتار باخورد مالک کس با او جمله کس انکس و سخن پیه او را بخورد  
شک انکس بود و نند کس انکس که پیه او را بر خرد مالک از خرم نند انکس باس  
انکس کفتار را انکس نند باس انکس کس انکس و نند باس با کس نند کس در دست  
صل باس باس کس بر خرد مالک نند باس انکس کس انکس او را بخورد نامور  
سرد انکس کس کفتار بخورد فریه در سر و نند باس کس نند انکس کس کس

گفتار ساده بر مردم مانند پشت قاپون گوشت که فرج کف با فنی دارد همه  
کس زود احوست دارند و حجت بود گوشت و الله اعلم صفت روز گوشت  
روز چهارشنبه در ماه که اگر جانی شکار کرده باشد بعد از نماز شبانه  
داند و در قور میان دروان چون سربالند اگر کف خراب باشد  
برگشت اندازند بخورد روز دهم میبرد اگر گوشت روز بخورد تقوه بر وی  
حق بخشد اگر بی او بر نفوس مانند بود در گوشت روز در گوشت که برزند  
هم نفوس بود در گوشت روز در ماه خست کند با لکه نفید بندگی که طعام  
ناوار بود بخورد در روز در فلان روز هم که بخورد در گوشت که از او  
دور گوشت اگر زن بول روز بر دارد هم گز استن گوشت اگر مغز روز  
بخورد کسی در پاره شود و الله اعلم صفت است گوشت جامه با می بود با  
با خود خرم است اگر خواهند که آب را از ام کنند نیاز خست که خورد  
با کد به ندان آب مانند خاموشی گوشت و زنگ گردانند حیل  
است اگر آب گرم کنند بر سوای مانند سیه گوشت اگر خواهند که است

سياه لفتد بود انسان نیک باب میون تند بادق خیزه رواب کند  
ناه قلی و مغز خیزه و فلفل روان کند بر گوشت زنده لفتد گوشت اگر خواهند که  
باره سياه گوشت دیگر بر روه دولت خیزه نیز بکنند با سوره سياه  
بیا نیزند و گوشت با پانی که امس باک گوشت و این که در آب کرده  
در و مانند در حال سياه گوشت مدتی شش ماه بماند و در خفا بپزد  
گوشت آب گرم بود و نیم گرم کند و معده را قوی سازد اگر گوشت او  
خورد بادامی گرم بشکند و قوت زیاد کند از آب زبان بجا آید  
هم که زبان آب خورد زبانش گویا گوشت اگر مغز آب باروشنی  
یا همین گوشت سازند و بر جاکه مانند مویز بر دارد اگر کسی مغز آب خورد  
مادان گوشت مغز او را با صلی و تر با آبش چون نند تا سخت شود انجا  
بر هم جرات مانند بود در گوشت با لکه آب شترش نه بخورد و بر  
سرخ کند و نه حد او را اگر زن شیر آب بشکند حیل  
بشکند را با سیه با خورد بر گوشت اندامش تنگ زد و در شیره کرد

اگر شیر آب با نمک بیاورند و کوبند بسیار نفع دهنده است که گوشت را از سردار آب  
نشود اگر شیر آب بر دهنل نهند بارش که سخت باشد نرم شود اگر شیر کین  
آب در نازکی بشارند و آب در گوشت چکانند کرمی گوشت را بر نهد اگر  
سر کین آب کرمی بر اجحت نهند سود دارد اگر در زنی دور کنند که حمل  
دائمه باشد زنی بام ده زود جدا شود پس اگر سم آب سوزاند خاکستر  
شیر آب روغن یا کین بیاورند و بزنی دهد تا بر کیم و باره پس فرزند از  
برنج جدا شود اگر کرم آب با کوبند فاسی بر آتش نهند موثرا از آن موثر  
بگردد نیزند اگر خون آب بگیرند و در دم های بر نهند بوی بد از پایی بر  
اگر زهره آب بخورد که دهند مفرج شود اگر سوری دم آب بگیرند بنام  
هر که خواهد صفت کرده بنهند و بر هر کس که گویند که ای فلان بستم  
خواب تر و در زیر بالین روغن کنند تا آن سوری در زیر بالین او باشد  
خوابش نماید اگر سوری آب در طعام کنند و بخورد که دهند نالان شود اگر  
دندان کرد که مانند دندانهای سید در بخت صفت اگر گویند که در حمان

جانوران خنثی مثل بهایم که بوز در میان دندان وان چهار پایی  
است که ریح عظیم تواند کشید سختی میدارست که اگر در وقتی که گذشته  
باشد بعد از ده سال بدانی را در او کشید آب با کوبند و راه بساید و در او حقیقت  
ست اگر اگر اجفت دهند در وقت زادن بگیرد و این جهت فرج او را  
فضل کنند اگر مغز او را با روغن یا کین بچل کرم کنند بر هر جا که مانند کرمی  
بر آید اگر دل کرم بخورد زنی دهند با کین شود اگر کرم آب سوزاند و حقیقت  
را با روغن زیتون درهم کنند و بر جلا لایه کنند به دو هفته سوری بر آید اگر  
ریگ گوشت او شراب بخورد که دهند صحت شود اگر در ناف زن دندانند  
استن شود صفت فری گویند که هر چهار پایی بالین کس در صلب او کرمی  
باشد که هیچ چهار پایی دیگر را نماند و راهی که گفته باشد کرم کنند در کتاب بنام  
گویند که سوری از دم خنزیر در وقت که با ماده فرج صفت کرد و بکنند با خود دارد  
قصبه رو قایم شود اگر خواهند که قوی تر شود در زهره کلاغ لیاه بدان سوری  
بند قوی تر شود و چون فری بکنند کرم است در آید دیگر گفته که

بعض خراجه چیزی در کردن بمثال مهره بدیدار و ان باز مری بزنگ  
بند بطریق سیر کردن رو خاست که بی یک دگر شکافند و ان  
مهره را سیرون ازند در اب افکنند تا نرمی رود سخت نژد و سنگی نژد صلیح  
بزودی مایل وان باز مری با بر بغایت بودمند و هر علتی را دفع کند  
مثل زهر خوره و قوی پنج و مهر که ان مهره با خود داشته باشد در چشم خلایق عزیز  
باشد و اگر کسی را کزدم کزدم در گوئی خرم بگرید که هر کزدم کزدم به کزدم  
کسی را عقیسی باشد در ان انگشت با هیچ کس نکرید در گوئی خرم کند به کزدم کزدم  
خرد خانه دو دکنند همه جانوران از ان خانه بگریزند اگر بر دندان نهند در  
اوسان کزدم کزدم بزندان یا در نیند بار نیکو و اگر بر کین خرم نایف زند و قطر  
در بینی کسی چکانند خرم از او باز دارد هر که بگر خرم خورد کند و به دردی  
شیرتو افتاده گردان و خورد و توانه و هر نوع ده نفع است که خرم خرم  
در خانه کسی مالند جنگ و اشتهای مان خانه بفرماید که خرم خرم  
مخلوق شود و خرم خرم که با که در اروی بد خورده باشد خوردن  
انکه با مار کزنده باشد خرم خرم و در نفع دارد و چون بید باشد  
ساکت شود انکه اکتایم خرم خرم در شراب بخورد کند بی هوش شود و خون خرم خرم

هر کس در نیند خود خورده باشد انکه به خود کند نیند و باره نیند و بر سایر نیند  
بعضی میگویند که مالند نیند شود انکه خرم نیند در جای کند که از انجا نیند  
به مهر گویند انکه خرم انکه نیند و در دست صرفی کند بر نیند انکه نیند  
خرم خرم کند و گویند و باریست آموده هم نیند و با خود دارند در نیند  
به کزدم نیند انکه قصبه خرم نیند با نیند و نیند نیند به موسی بر انکه  
لیند شود انکه نیند نیند نیند انکه نیند همان کار کند که در سایر نیند  
والله اعلم **صفت خرم کور** چینی گویند که خرم کور چهار نایف  
را غنا بخشد که سواران که در نیند انکه نیند نیند او گویند و خود ما  
با او عرض نیند بر جانوران که آبتن شود در نیند خون نیند انکه نیند  
در و در حاضرات کوشت خرم کور لطیف است نیند که نیند نیند با انکه نیند  
به نیند و قلیغ را سوزانند و در نیند نیند نیند نیند نیند نیند  
پای او نیند انکه نیند نیند نیند نیند نیند نیند نیند نیند  
در نیند نیند نیند نیند نیند نیند نیند نیند نیند نیند  
او ما با عمل و نیند نیند و با نیند نیند نیند و صاحب قن نیند نیند  
وصل نیند به کزده نیند نیند نیند نیند نیند نیند نیند نیند  
کس نیند که نیند نیند نیند نیند نیند نیند نیند نیند نیند  
کوش نیند و در نیند نیند نیند نیند نیند نیند نیند نیند  
انکه نیند نیند نیند نیند نیند نیند نیند نیند نیند نیند  
با کزدم نیند نیند نیند نیند نیند نیند نیند نیند نیند  
نسخه کند انکه نیند نیند و با نیند نیند نیند نیند نیند نیند

صفت دواب جنین گوشت که خوانند شاخ کا و مراست کنند نان  
 گرم چند مرتبه در شاخ کا و گوشت تا نرم شود و آب سرد بر درین نان تابانند  
 شود و اگر نه خون در گوش کا و درین حال برود جانین گوشت که گوشت کا و  
 گران است و در گوش سرد و خشک آید آن وقت در آن او خورند که در غش  
 باید بخت تا زبان بیاورد و سرد کند که خون کا و در غش مالند که آنرا خون  
 آید در حال پاره شدن اگر کسی خون از بینی آید و نه آید سر بگرداند که تازه  
 گوشت پخت بر پیغ او بندند باز آید که نهفتن شود آید سر بگرداند که گوشت او درون  
 کند فی الحال تا بریند اگر کسی کا و ماده ما یا خاکستر یا زرد و آب در کفن نیست  
 با فلفل نهند شاید که اگر با زرد کا و در کفن نهند که نهفتن نماند  
 آنکه سکن کا و گوشت بر کفن نهند که نهفتن نماند اگر کسی کا و در کفن نهند  
 نشود بر کفن که و به اثر نماند یا که شود که نهفتن کا و ماده فلفل که نهفتن  
 به شود که نهفتن کا و زرد و کفن با کفن نهند که نهفتن نماند اگر کسی  
 کا و در آب انار صد گندیش چکانند که نهفتن نماند اگر کسی کا و در آب انار  
 نماند آن نمون این با کفن و در شفته و الف در کفن نماند اگر کسی کا و در  
 چنگال خرد در آن تا آب رسد کند که نهفتن کا و خشک کند نهفتن با خرد  
 فرج او خشک شود که نهفتن کا و نخود نخود از وی برود که نهفتن کا و در آب میوه  
 خام مالند نهفتن چغندر که نهفتن کا و در دیوان خان مالند کنگر کنگر  
 اگر با قطران در یک بریند نهفتن کا و بهم بیاورد که نهفتن کل الف به شود و سردی بر آن  
 این نهفتن کا و در آرد خط بر کفن سردی در جنگ از سر پاک کند که نهفتن کا و در  
 خنظل با دیان کوفته با هم بیاورند و به مقلوبی مالند به شود که نهفتن کا و

بر کلف مالند به بود اگر زهره کا و ماده در گوش که چکانند که در چشم دانسته باشد  
 به بود اگر زهره کا و زهره ما و خرما با بند در چشم بر باد بچیند وزن بر کفر  
 در حال حیض رو بکنید بار گوشت اگر زهره کا و ماده است نماند مادام تیغ در شکل  
 که نهفتن به که نهفتن حاصل شود و به جرح است مالند به بود اگر کف کف را به زهره  
 کا و در گوش چکانند در گوش که نهفتن کا و در گوش که نهفتن کا و در گوش که  
 بکار نماند کف را موس نه بود که کرم بخورد اگر و قطره زهره کا و در گوش که  
 نماند در گوش که کف اگر کعب کا و بسوزانند و در سر کف کف و به نماند  
 نماند در دما کس بود اگر از این برخی در سر که و عمل کنند و سپرز اما سید را  
 در نماند تا بخورد نماند یا بد اگر سوی گوش کا و در طعام کنند بخورد که نهفتن  
 نماند بود و بیهوش بود اگر کرم کا و بسوزانند و خاک کف بر جرح است مالند  
 به بود اگر استخوان کا و ماده بسوزانند تا خاک کف شود پس با بند در سر که  
 کف کف و به کف سیسی مالند و به آفتاب دارند به بود اگر سر کا و در  
 کف کف سر خرازد و نماند ربیع با خرد در دفع میند والله اعلم حقه کا و در  
 کف کف کا و در جد اگر نه خا صیهاست اگر مغز کا و در دماغ کل

بیا میرند در ره گوش چکانند در دکان کنند اکثر استخوان رو باردن  
عجز بکنند در دست بای خشک شده مانند بصل با زاید اکثر بول  
کاو زرد بخورد زنی دهند که مرد ادوست ندارد دوست دارد اکثر شش  
ماده کاو زرد را با درج بیا میرند و مرهم کنند بر سر اندازند در راه  
ساکن شود و الله اعلم حفت کرم که گویند که کرم را جدا کرده خاینهاست  
اکثر زهره کرم که بر در خانه ریزند کبکان از انجا جمع شوند اکثر خرماهند که  
موس و مگس یکی جمع شوند در در خانه را به زهره کاو بیاید شست اکثر  
خانه کرم را خشک کنند و بکنند و بخورند جمعا بود در هر کرم بول کرم که  
یک قطره در گوش چکانند در راه بزد اکثر مغز کرم که بر روی کرم که مانند  
زیر کرم بود اکثر مغز استخوان کرم که را بکنند و بر مگس کرم که کسند خراب خوش  
او در دانه اعلم حفت کرم که در صاره جستن همه جانور را کرم کنند  
عاجز ترند و کرم کش کردن جانور باقی نیست ماه بابت که بیشتر بار باره  
چون بی جانوری دیگر این قوت باشد گویند که اکثر کرم کش این دلیل کنند  
که آن مال نکند و در وی جاحتم است گوشت او قوت تمام دارد هر که بکشد خورد  
خسک او به بد و قوی گردد و شش سخت گردد اکثر کرم کش در گوش گام کنند و بخورند که  
که در او با بد خورد به شش بگردانند او را بر و غن کل بیا میرند در پیوند آسون

بیا میرند در ره گوش چکانند در دکان کنند اکثر استخوان رو باردن  
عجز بکنند در دست بای خشک شده مانند بصل با زاید اکثر بول  
کاو زرد بخورد زنی دهند که مرد ادوست ندارد دوست دارد اکثر شش  
ماده کاو زرد را با درج بیا میرند و مرهم کنند بر سر اندازند در راه  
ساکن شود و الله اعلم حفت کرم که گویند که کرم را جدا کرده خاینهاست  
اکثر زهره کرم که بر در خانه ریزند کبکان از انجا جمع شوند اکثر خرماهند که  
موس و مگس یکی جمع شوند در در خانه را به زهره کاو بیاید شست اکثر  
خانه کرم را خشک کنند و بکنند و بخورند جمعا بود در هر کرم بول کرم که  
یک قطره در گوش چکانند در راه بزد اکثر مغز کرم که بر روی کرم که مانند  
زیر کرم بود اکثر مغز استخوان کرم که را بکنند و بر مگس کرم که کسند خراب خوش  
او در دانه اعلم حفت کرم که در صاره جستن همه جانور را کرم کنند  
عاجز ترند و کرم کش کردن جانور باقی نیست ماه بابت که بیشتر بار باره  
چون بی جانوری دیگر این قوت باشد گویند که اکثر کرم کش این دلیل کنند  
که آن مال نکند و در وی جاحتم است گوشت او قوت تمام دارد هر که بکشد خورد  
خسک او به بد و قوی گردد و شش سخت گردد اکثر کرم کش در گوش گام کنند و بخورند که  
که در او با بد خورد به شش بگردانند او را بر و غن کل بیا میرند در پیوند آسون

همه از او بخورد ببرد که بیم بستان او با قدر صغیر چون که در هفت که بان داشته  
باشد نفع یابد آنکه سم او را در نوزده جلد کور کند و در کف نشاند اگر در کف کشن یا خردند  
تسبیح و نینف سوز کند آنکه شکفته او را با بالین کشند و نوزده زمین در فستقند هر چه که در  
آن هر چه باشد در آنجا جمع شویف و الهامه صفت کبریا آنکه کوره نوزده در  
بنای آنکه تکر کند یک و هفت که در وی یک حوره باشد نفع کند آنکه کف بناله  
در نوزده بالین و در کف هر چه که باشد در خواب بان گویند آنکه در وی بنخورد به  
چون خون او را بخورد مرد کند و الهامه صفت مین آنکه پیل و را بگوید  
و بان اسم تج و نوزده آلودگی بهمان مکر از هر چه نوزده که از او بخورد ببرد هر که را کف کند  
بود چون شش بره که بر او مالند نمود دارد آنکه نوزده اگر نوزده بره را از آن براب  
مانند براب بود اگر نوزده او را با قرصه آب عمل در کوش چکانند در دستان نوزده  
اگر او را بر هکر مانند در در ایسر در آنکه که در وی بد خورده باشد پستان مین بخورد  
مرد کند اگر مین کرم کند که ب بنویسند هم پیدایشا کرد و چون در آب  
انرا نوزده پیدایشا کرد اگر نوزده نیم رو فستق مازند بر دست خداوند نوزده مین  
مرد دارد اگر خون در در اگر مین بر لکه مین مانند نفع کند اگر که را از هلهمان پید  
کوت پست مازه مین با مین کباب کشند و از آن بر کرم در در کرم که اندازند  
پس بخورد این فرور برده بود اگر سردی در در نوزده و خست و غن کشند

میره آن درخت زرد بر سر کرم او همی نماند در آن نمنده بخورد  
پس زهره بخایه او بسیار نوزده و بنز نمنده تا چون مرم بود بر سسها  
کیهانند در آن ساکن بود اگر سرد او را با زهره و خایه و بار در جو بسیار نوزده  
و خست کرده و در حتم نمانند و برستان زنی که در در کند مانند نفع  
بینه و الله اعلم صفت کور فستق آنکه نوزده که کور فستق کوی عجب زهر کف  
و دانای کور چون چکانند یک که بدید باغ در پند کف آنکه کف پیدایشا  
ایشان از هر چه در اول روز اول طلوع کند هم یک جامع نوزده کف کف بر کف  
که بیشتر نینف بر خیل شد و هر چه تابع او کند و در وی حاضر است آنکه نوزده او را  
با روغن نیت بسیار نوزده و پیدایشا خانه مالند و در آنجا نیت آنکه خون او را بر سسها  
مالند و در آن نینف و پند آنکه نوزده نینف و نینف و نینف و نینف و نینف و نینف و نینف  
او و دانای مازند در آب و سسها مازان کند آنکه مین او را بر جبهه که کرم که نوزده  
بافت کف آن نفع بیند آنکه کشت از آن نوزده نوزده به نوزده آنکه خون او را بر کف  
انرا نینف که خورد نوزده آنکه نوزده او را بر آن کند و نوزده محبت کافوت نهد  
آنکه نوزده در ماز شافع او پند و طهرت و بخورد خون از نوزده بان در آنکه  
نوزده او را بر نوزده و با نینف نوزده قوی شود آنکه آنرا او را خداوند تب  
با نینف و از نوزده پند و آنکه نوزده او را بر آن کند و ساکن نوزده بخورد نوزده که بود  
او را از آن بخورد به نوزده پند بپزند صفت شتر آنکه نوزده که هر که شتر که چشم



چشم را بر تاره لیسلی افتد در حال میبرد و همه بهایم گینه او زیاد باشد گویند  
چنانچه شکر در کسکم به بیند بعد از یکال در آب به بیند او را بپلاک کند و این  
استخوان کند اگر کرمت باشد و در وی خفته است اگر کف دهان شکر نبرد  
بگیرند و در حوض یا گرمابه کنند هر که از آب او بخورد قصبه را بر خیزد  
و سخت شود اگر قصبه را در بخورد که در بندید و آنه شود اگر سفر استخوان شکر با  
علی یا سیزند بخورد که دهند که او را درد کلک باشد گوید دارد اگر مغز او را با  
روغن زنبق یا سیزند بر جای زخم مار کزدم و غیره مالند گوید دارد اگر  
یکمقال مغز او را با روغن کجند در چشم کنند تا یک چشم به بر اگر مقلد  
دانند از لقیقه شکر سوزانند و خاکش را در آب جواحت باشد به شود  
اگر موی او را بسوزانند در بینی افکند خون از بینی باز دارد اگر دل شکر  
بریان کند بخورد و لیس روی شود اگر استخوان ساق زرد بگر بندد در آب سیزند  
و آن ابر را در لوان موی سیزند همه مویان بگیرند اگر که در بیماری زرد  
شود شش شکر گرم کند و پروی کند زردی به بر اگر شش او خشک

کرده باشد و بخورد و در موضع نفع کند اگر که در شکر را با روغن  
همه زرد او در چشم کنند و بر مالند و در دارد اگر بکند از بند و سیزند  
وی کنند و بخورد از آب است بفرزاید اگر آب از شکر برسد بنفشه از سر  
گین شکر بر کنند و بر سر آب کنند از با مدار تا نیم روز پس سر گین بر سیزند  
از بند و در گوید و بر سر آب کنند تا بخورد اما در روز چنین کند دیگر آب  
از شکر شکر که سر گین شکر گوید دارد و نقره کی عرقش را با لود دهد اگر که  
کوک شکر بسیار خورد به مهر شود و خون ریزد و کرمی غالب شود و سردی به بر  
اگر خون را که گرم باشد که در پای مالند کند یا ببرد اگر خون را با با عود خام  
بنام دو کس میان این بر آتش نهند عود است پیدا شود اگر موی دم شکر  
سخت بگیرند و جای که ممکن باشد بر آتش نهند میان این سر به  
چنگ پیدا شود اگر بدل شکر بر امالی مالند اما سر آتش نند اگر به بول او  
سر شود ایسی در سر باشد به شود اگر در کوس چکانند ایسی را بر حرف  
شود اگر بیماری را روی زرد شده باشد سیزند شکر گرم کنند

در ومانند زردی به بر دوسه شود اگر زهره شمر بگوشی چکانند در دما که گوش یک از زبانه و بکل ماده و بیج جانور ترنگار تر از او نیست چون بچوب  
نود و الله اعلم هفت است که نیند هیچ جانوری از او بویاک تر نیست بوی  
رغنس بغایت خوش بماند و او از مردم دوست دارد در وی خاصیتهاست  
اگر سر کین او را بپسند باروغش شش فرم در موی مانده بغایت سه شود  
اگر شش او را با براب بیامیزند باروغش زبانه بر دندان کردک مانده  
و دندانسی بر در براید اگر هم از او بسوزانند بر جرح است نماند بود دارد  
اگر زهره او را با باره قطران و نیک تلخ که زاده اند که صفا دارند با  
شود خون از طعمی رواید بپسند گرم کند خون بخوردنی باید اگر زهره  
او را در آب بچون نند و آن آب را در در کشته تمام مانیف آید در آبها  
نیاید اگر کشته آید و پیوسته بگوش با هم بیامیزند چنانکه از هم بپزد و صید آید  
کومر و سینه کلی مرغ روی افکنند و نیک و گویه کنند و هم که آید در  
شش و بیل و بوق را نند ام بش یک گویه از آن آب گرم بخورد و صلیب به شود  
او بان نماند بگوش مری غالب کند اگر کسی صفا از بخورد دل کوبه و در مری  
بیش اگر سخن سینه او را بگویند و در کینه بگوش نند و در سینه خشک کنند  
در اسهال و در سینه و خاک ترش باروغش از نبق بر جایگاه که کوفته شده به  
یا اگر زردی به باشد به شود صفت هر گوش چنین گویند که

در ومانند زردی به بر دوسه شود اگر زهره شمر بگوشی چکانند در دما که گوش یک از زبانه و بکل ماده و بیج جانور ترنگار تر از او نیست چون بچوب  
نود و الله اعلم هفت است که نیند هیچ جانوری از او بویاک تر نیست بوی  
رغنس بغایت خوش بماند و او از مردم دوست دارد در وی خاصیتهاست  
اگر سر کین او را بپسند باروغش شش فرم در موی مانده بغایت سه شود  
اگر شش او را با براب بیامیزند باروغش زبانه بر دندان کردک مانده  
و دندانسی بر در براید اگر هم از او بسوزانند بر جرح است نماند بود دارد  
اگر زهره او را با باره قطران و نیک تلخ که زاده اند که صفا دارند با  
شود خون از طعمی رواید بپسند گرم کند خون بخوردنی باید اگر زهره  
او را در آب بچون نند و آن آب را در در کشته تمام مانیف آید در آبها  
نیاید اگر کشته آید و پیوسته بگوش با هم بیامیزند چنانکه از هم بپزد و صید آید  
کومر و سینه کلی مرغ روی افکنند و نیک و گویه کنند و هم که آید در  
شش و بیل و بوق را نند ام بش یک گویه از آن آب گرم بخورد و صلیب به شود  
او بان نماند بگوش مری غالب کند اگر کسی صفا از بخورد دل کوبه و در مری  
بیش اگر سخن سینه او را بگویند و در کینه بگوش نند و در سینه خشک کنند  
در اسهال و در سینه و خاک ترش باروغش از نبق بر جایگاه که کوفته شده به  
یا اگر زردی به باشد به شود صفت هر گوش چنین گویند که

عظیم افزاید اگر زهره فرگونی با تراب وارد میانینند و بهر درد کنند  
سکن نژاد اگر زهره او را بار دغش باز خاص میانینند و زن با پاره چشم  
با خود درگیرند چون باو نزدیک کنند در حال حامله نوزاد اگر زهره او را  
بمانند در چشم کشند آب کور ببرد اگر مغز با کودک دهمند که در جامه  
صاف باشد و دیگر نشانی اگر مغز او را بر جای مانده که موی بر کف  
بماند دیگر موی بیرون نیاید اگر مغز او را بر کف نماند که موی بیرون  
آید مغز او را خشک کشند تا یکدم مداب و شادمانه بخورد که دهمند  
که بت دانه باشد بود کند اگر دل او را بر باز و بندند هر چه از دست  
بینند از دست ببرد اگر همه او را بخوردند فریب نوزاد اگر گوشت  
رو را بخوردند باد های گرم دفع کنند و فایده دهد اما کودکی که از دست  
آید او را در زیر پای سر ماه زده دو کند نفع است بود او را اگر  
شش او را خشک کرده نیم درم از او با تراب بخورد که دهمند که بت بیع  
دانه باشد بود و الله اعلم حفت تک گویند که هیچ جانور از

سگ هویدار تر نیست تا بحد که نان بوی دهند بعد از سگ که آنس را  
به بینند مطیع وی گردد و اگر گهنگونه بگردند با گوشت بخورد که دهمند  
دندانهای او جلد سفید و اگر تخم سید و اخیر خورد او دهمند در جای ببرد  
دردی خاصه است اگر دندان بکشد غش سگ گوش رو باه را از گو  
ش خود بیاورد نیز بد هیچ سگ بروی وی بانگ نرود اگر شیر از آب بر جای  
مانند موی بر او با عمل بخورد زنی دهمند که کودک در شکم مرده باشد بود  
کند از او جدا شود اگر چشم سگ از زرق باشد و با سقا هلیس در چشم  
کشند در شب چنان بینند که در روز نه بینند و الله اعلم حفت بجه  
گویند که هیچ جانور از او باه پیر همله تر نیست و از او پیوسته بوی ناخوش  
آید و در وی خاصه است اگر شکبه او باه را بر میان کشند و بخورند  
درد است را به کشد اگر شکبه او باه را بخوردند هرگز از طعام سیر نشود  
اگر سه او را بر دست یا مانند سر ما بروی کار کشند اگر بگذارد در چشم  
کشند در دکان کشد اگر سه او را با مغز فر گوش بر جای مانده که موی

نباشد موی بر راز اگر موی باشد به هر که بیدار و باه بر پیش نهاده خواهد بود  
بزرگ اگر بیدار و باه و غنی بوسن بگذاردند و با بینه در گوش بگذاردند در گوش را  
ساکن کند و در دندان رانفع رساند اگر که زهره او را به بود در دست  
خواب بر او غلبه کند و گویند اگر بگذاردند زهره او را به بود در دست  
انگند تباه شود چنانچه به هیچ کار نیاید و اگر زهره او را در گوش بگذاردند  
و خشک کنند و بزرگ را رساند در دست کند اگر مغز او را با قندی تخم  
خجسته و تخم بادرنجب بجای مانده که موی نباشد که موی بر راز اگر دندان  
او را بگذاردک بیدار دندان بر او بر آید اگر دندان او را از این گوش  
بگذاردند در گوش به بیدار گوش او را با دوش به بیدار چنانکه نیکو بخت  
نور در دهان به کند اگر که او را در دست بگذاردند زهره او را بگذاردند  
به شود اگر گوش او باه خشک کند و با بینه چوب زهره قصبه در دست  
شهرت بفراید اگر بگذارد او را خشک کنند و با عمل بمانند به هر که بخورد  
طبعیدن دل او بر جراف بود اگر چهار دست پای او را بر چهار دست

بای خداوند نفرین به بندند ما سواد و نرند در دست کرد و الله اعلم صفی قال  
چنین گویند به هیچ حال از شقال لوج تر و سینه که در بند تا حدی که  
در باقی زبان کشیده شد و او را نماند دندان شد که بیدار چنانکه  
که صفی آن نتوان کند با نماند خوش و آید و در دوی خاصیت است که بر است  
شقال کشند خال دندان زهره بترف که گوش شقال بخورند با آن نماند به هر که بخورد  
شقال در دست بیدار و در دست با گوش بالذ در دست بر او در دست  
بلکه این در دست که آن در دست به در دست صفی میوه صفت گویند  
که برین جان زهره بماند که از جگر صفاست و زهره آن زهره گوشت زهره  
مردی در دست میوه آن صفاست و برین دست با عضل او می بالید و آن دست بر دست  
او را نماند محکم گرفت و خود را در دست او انگند تا او جمع شود و در دست  
با حکایت است که در دست کتاب نماند گفت و در دوی خاصیت است که در دست او را  
خشک کرده اش را بخورند در دست که در دست گوشت و در دست آن خون او را بخورند  
که در دست که در دست و اما صفی گویند که در دست  
بیش قیمت دست چنانچه که در دست خانه نماند که در دست در دست در دست  
شباب نماند و آن در دست که در دست که در دست و خاکتر چوب کنند  
دیوانه شود اگر نماند که همانا آزادند دست او را بر دست چوب نماند تا او مشول  
شود و در دست خاصیت است او را نماند که در دست که در دست نماند بخورند و او را  
تن در دست با شفتل در دست برین در دست که در دست که در دست با شفتل در دست  
کوبه بماند کند و بخورد و در دست به در دست که در دست که در دست در دست

جماعت دود کنند محسوب همراز است که بخوابد اگر خوابه کبره سیاه بیرون کنند  
بگویند در سر آتش نهند نار که در دماغها بگردد اگر خوابه کبره سیاه را با پیس بر  
سرخ نمایی بریان کنند در روغن او را بر قضیب نهند بمی معیت مقبول حالتی  
فاعلی شود چنانکه در عشق قرار نماند اگر دل گریه را بخوانند در شش و کبیر گویند  
اگر که دل گریه نماند با پوست گریه بر بازوی راست نهند هیچ دشمنی بر دهن مغلز نماند  
یا فت اگر پنج قطره خون از گریه سیاه بگیرند و با خالیه بیامیزند هر که بوی او شود  
محدود آید اگر کبره گریه در زهر مصلح زنی دود کنند کوه کوه کرده  
از شکر او بفتند اگر کبره کین او را با روغن میوه در بر گشته مانند که تب روزه در شش  
به شوق اگر کبره کین او را با نم شکر و روغن زنبق بیامیزند در برین گسیه چکانند که تقوه  
در شش باشد به شوق اگر سخن آتخون کبره را با کنگره بزنند کبره به خورد قطرات ببول  
در دگر آورد دارد اگر پیس کبره را با روغن گل و سد آب بر گسیه مانند ۲۱۹۱۲  
و به شوق اگر پیس او را بر سر ما خورده مانند نفع دارد اگر پیس او را بگذرانند و از آن عسل آردند  
بخورد هر کس در شش طبع و فرمان برداری شود و السلام صفه دلق بشل  
گزیه دلق جانور است بمشکل کبره اما از کبره بزرگ تر است در زمین  
روم بسیار باشد و سار از وی بتر سرد و خاصیتهاست و گریه او باد نفوذ  
را کرد هر که پیس او را بخواند فریه نماند اگر بولت او را بر آتش نهند چنانکه  
بگریزد و الله اعلم صفت خار است که نیک که خار است و جسنی

مانند سفید و سیاه در زمین و آستان باله اما سفید در همه جا باشد و دوشمن مار  
باشد در وی خاصیتهاست اگر گریه خار است بر میان کنند و همه دور بخورند  
پس در انقع دارد اگر پیس او را بخوانند نیمه راه بود اگر خار است را بسوزانند  
و بر دهنش نالود نماند به شود اگر خار است بر روغن پیس نماند و آن روغن را بر جا  
ی مالند که گوی زخمه باشد بر آید هر که خار است را در روغن خود کس چو نماند آن  
روغن را بر او مالند از حاجت که خواهد نمود و الود اگر گریه در او بخورند  
در دگر و در دگر و بادی که از سردی باشد دفع شود اگر گریه در او بخورند  
در دگر در بسترش که در خوردن از دفع کند جدام و پیس اسل را اگر گریه در او  
بر میان کنند و بخوانند بول پیس بکند اگر زهره او را بجا فرود بر بینی چکانند  
در دگر الود در او اگر زهره او را با سر خفا کس بکند و در شش بکند از  
دشمن کنند دیگر باره با بند بعد از آن هر جا طلایه کنند سوی بر نیاید  
اگر چهار دست پای او را بر چهار دست پای نفر کس بیاید نماند بود دارد  
اگر زنده به نماند در خداوند است که زهره به بندد بود دارد اگر سفر او را بستاند  
و با عسل طلایه کنند و از شش عدب را بود دارد و سوی بر آید اگر سوی

درد در باره چشم به بند در میان خانه اندک هر کس که در آن خانه باشد  
از آنجا بگریزد و هفت موش گویند که موش بسیار باشد خاکستر بلوط در خانه  
ایشان ریزند همه به میرند اگر یکی بگریزد و خسی کند دیگر از بند دیگران  
بگریزند و در وی خاصیت است اگر موش را بسوزانند و خاکسترش بر وی  
سپردند و بر دار شعیب مالند که در او اگر مغز موش را خشک کنند و بر جا  
که خورده افتاده باشد با آب بنید به خورد اگر کسی را سار زده باشد موش را ریزد بگریزد  
و در نیمه کنند و گرم به او دهند که در او اگر خون او را باران نگاه در بینی  
به آن میاه مالند نفع یابند اگر خون موش را خشک کنند و به زخم که خار و  
و شمشیر خورده باشد بسیار است به خورد اگر خون در او بر گرم گزیده مالند به خورد  
اگر لایق بر کین او را بخورد بر کسیر نیاورد کند قوی به بود اگر خایه او از آن  
با خورد او را بستن نشود اگر جگر او را بخورد در جگر بنید اگر کین موش  
یا دندان او را بصورت بند نوزاد دارد اگر دم موش به خداوند در در بند به  
نوزد هفت موش دشتی که از اجربوی گویند اگر یکی را بگیرند و بر چهار باره کنند  
در چهار حد کشته زار بگذارند زاله او آن کشته زار بگیرد و در وی

خاصیت است اگر باره خون او را در چشم کرد که کشند که چشم بار کوره باشد  
چنان شود که هر جا چیزی بنمان کشند بسیار به هفت سمند چنین گویند که  
سمند جانور را کشد او را کشد و در آنش رود و بیرون آید حکیمان گفته اند  
که این از آنست که گویند آن از جوهر است و در وی خاصیت است اگر در آن  
از زهره او را آب نخی و چون نوزد در شیر تازه کشند و بخورد که در بند که زهر  
قابل خورده باشد به خورد و الله اعلم هفت خفای خفای در فارسی شب بره گویند  
روز نتوان برید در وی خاصیت است بول به سار زهر قانت و بختی زدن  
نه چنین است وی بر دو اگر از خشک کنند و با بند باروشن یا سمن  
به زگر مالند در بسته را بکشید و زگر قوی کشد اگر خفای بر درخت بیاد و  
ند مصلح از آن نواح بگیرند و حکیمان گفته اند که در سمران دو معتر است  
یکی سفید و یکی سیاه اگر موی به ستر کشند یا بر کشند و مغز سفید وی بر او مالند  
دیگر موی بر نیاید اگر دل او را بکشد بیاد نوزد دیگر خرابش نیاید اگر دل او  
با خورد بیاد نوزد با هر که جماع کنند دوست وی شود اگر زهر او را با زهر  
کش بیاد نوزد و بند در چشم کشند شب کوری به برد و گویند که اگر آن

کرم که بست بر دمانند سر را سج با نردوان کرم که لب در ار او شناسا  
و بعد بر او را بگر بگیرند و خشک کنند باز به حفاقی در چشم کشند در شب  
چنان بینند که در روز نه بیند اگر سر او را با خود بیا نیزند در وقت بجا مت  
چنانکه چند آنکه خواهد بجا مت کشد الله اعلم صفت را گویند که را او  
در غن مرغ خانگی با بر ما غایبی که اگر صد مرغ بیاید همه را خون بکشد و خشک  
کند و روی خاصه است اگر زن استخوان را او را با خود دارد هم کز حامله شود  
اگر گوشت او را بخورد با سر را دفع کند اگر کتبه او را بخورد و بوانه دهند  
و در ماید اگر سینه او را به جای دندان کرد کشند زود بر آید اگر خایه او را  
در گوید کز نردوزن با خود آید با بر استن شود و الله اعلم

۱۶۹۹۳  
۲۰۸۱۱۵۸



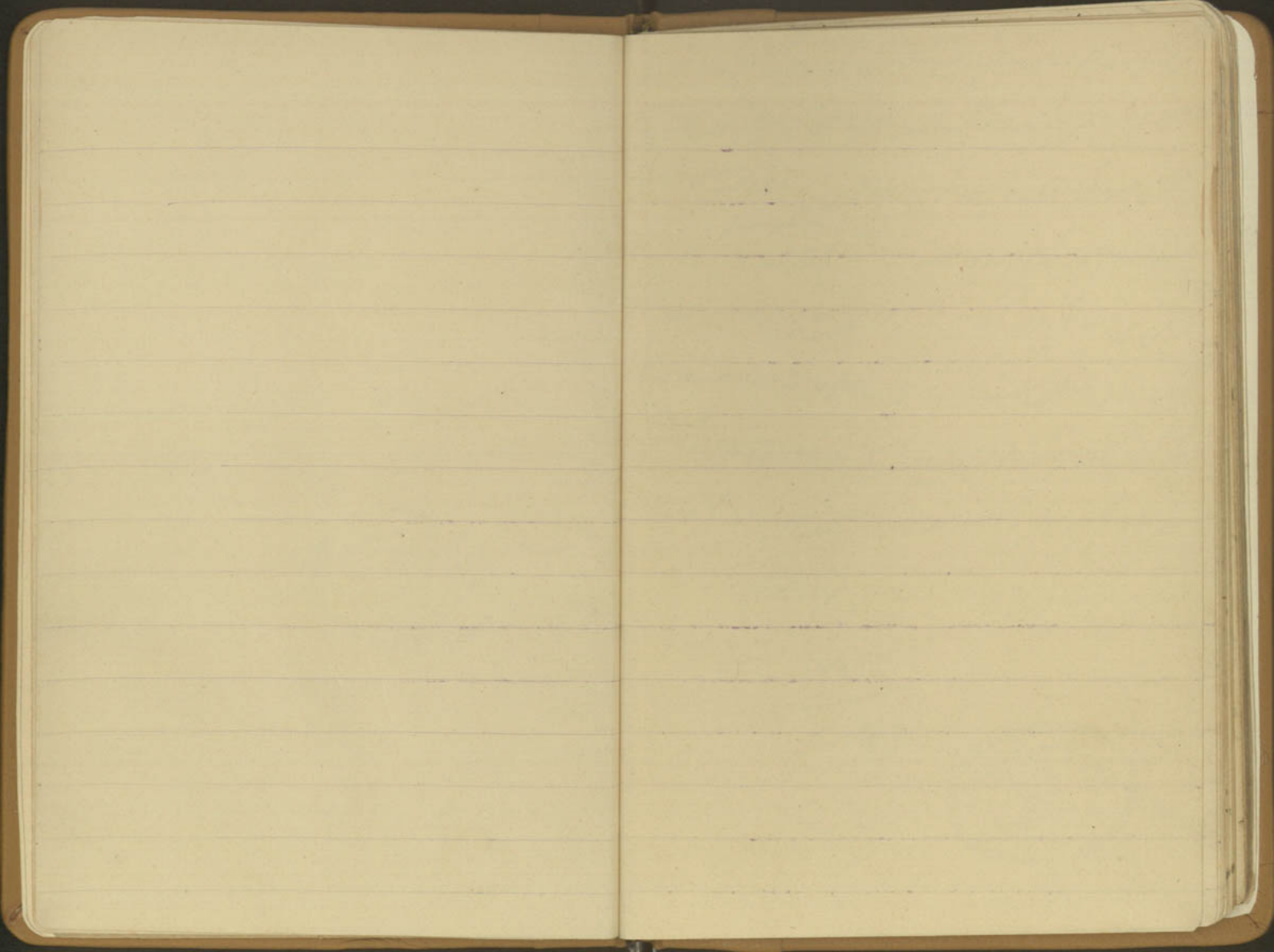
در کتب میردیند تراج با در آن کتب در باره  
و در آن کتب که در وقت کتبه با در وقت کتبه در وقت  
عنان سینه که در وقت کتبه با در وقت کتبه در وقت  
عنوان کتبه با در وقت کتبه با در وقت کتبه در وقت  
در کتب کتبه با در وقت کتبه با در وقت کتبه در وقت  
در کتب کتبه با در وقت کتبه با در وقت کتبه در وقت  
در کتب کتبه با در وقت کتبه با در وقت کتبه در وقت  
در کتب کتبه با در وقت کتبه با در وقت کتبه در وقت  
در کتب کتبه با در وقت کتبه با در وقت کتبه در وقت  
در کتب کتبه با در وقت کتبه با در وقت کتبه در وقت

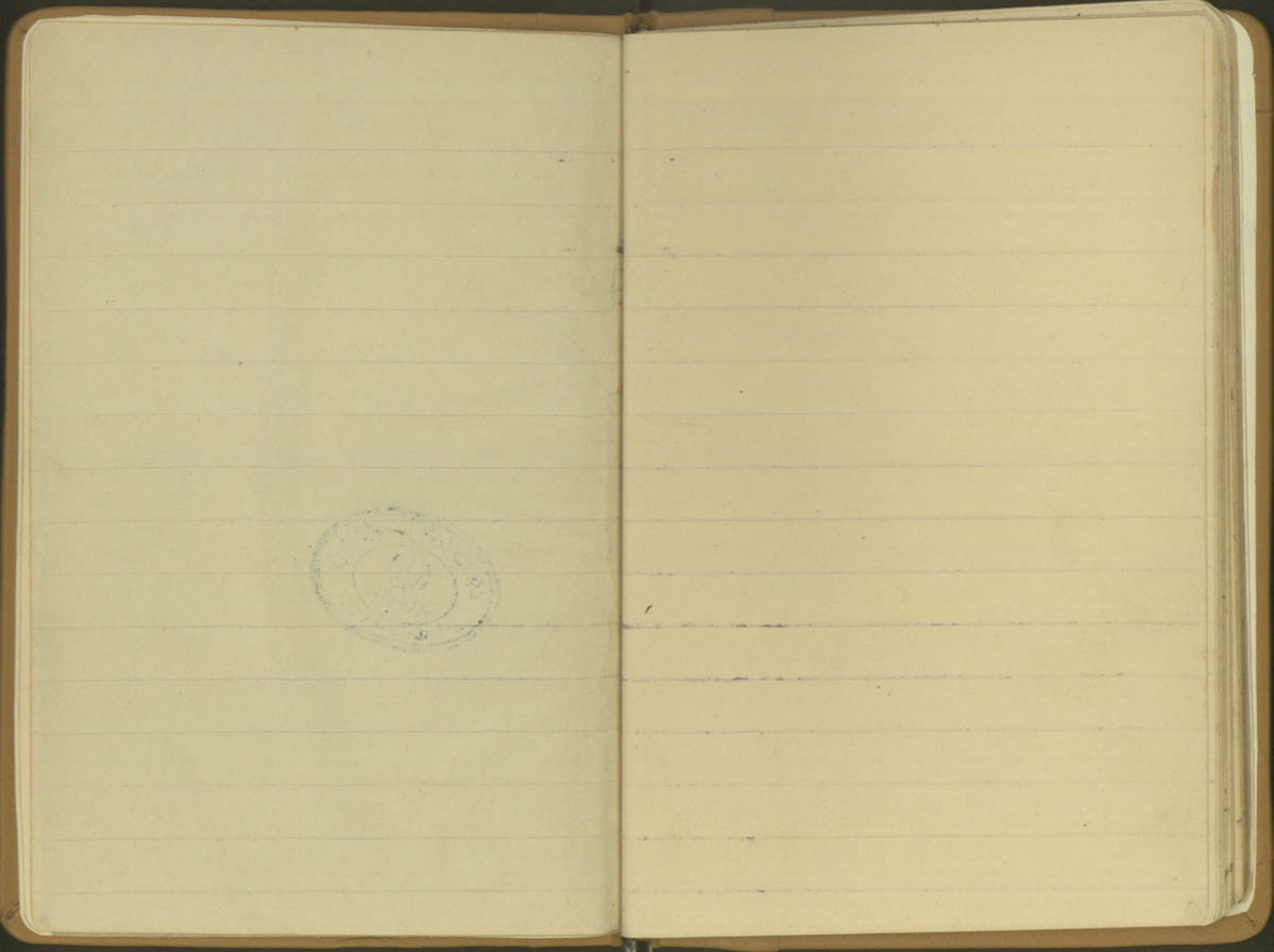
۱۶۹۱۲

۲۰۸۱۵۸











علم و هنر پیشه کن ای نیکمرد

نام و نام خانوادگی

شماره دانش آموز

رتبه

دبستان

دبیرستان

دانشکده

جزوه

هر گونه سفارشات از ولایات باسرع وقت

تقدیم میشود

عبدالله رضوی

تهران بازار بین الحرمین

